

اگر تحفیر و خوار کردن مخالفین جزئی از سیاست برژنف نبوده، و سیاست او تأمین امنیت و ثبات برای دستگاہ بطور کلی بوده است، آیا این رویه باعث آن شده است که برژنف در میان مأمورین و اعضای حزب از محبوبیتی نسبی برخوردار شود؟

بله، او در میان اعضای سطوح بالای بوروکراسی حزب از محبوبیت برخوردار است. در این سطوح از او به مثابۀ رهبری توانا یاد می‌شود، زیرا او به تمام این گروه احترام می‌گذارد و با آنان روابط حسنه‌ای دارد. این افراد دیگر از سرنوشت غیرمنتظره‌ای که ممکن بود در زمان استالین یا خروشچف بدان دچار شوند وحشتی ندارند. اما این موقعیت برژنف عمدتاً در مورد کمیته مرکزی و ارگان‌های اصلی دولت صادق است. از آنجا که مردم شوروی کلاً از این رابطه بی‌اطلاعند، تنفییری در عموم مردم یا روشنفکران نسبت به برژنف بوجود نیامده است. شهرت و محبوبیت برژنف در داخل حزب با داخل کشور قابل مقایسه نیست!

ممکن است شیوۀ مدیریت برژنف در میان اعضای کمیته مرکزی برای او پایگاه قدرت و حمایت پایداری به وجود آورده باشد، اما آیا نشانه‌ای دال بر اینکه توانسته باشد کیفیت موجود کادرهای بالای حزب را از طریق ارتقای پرسنل جدید و لایق بهبود بخشد، در دست است؟ به عنوان مثال، اکثر دبیران منطقه‌ای حزب کار خود را در سال‌های آخر دوران استالین شروع کرده‌اند، و به احتمال قوی، حتی با معیارهای بوروکراسی فعلی، افراد نالایق و کارمندان بی‌فایده بسیاری را در بر می‌گیرند.

در این مورد تغییرات اساسی به وجود آمده است. البته در نخستین سال‌های حزب، رهبر حزب، لنین، متفکری بزرگ و نویسنده کتب بسیاری بود. تروتسکی نیز نویسنده‌ای پرکار و فردی بسیار آگاه بود. به‌طور کلی، پلشویک‌های قدیمی گروهی بسیار با فرهنگ و تحصیلکرده بودند. در زمان استالین وضعیت سرعت تغییر یافته، و رو به پستی گذاشت. استالین هیچگونه تحصیلات عالی‌ای نداشت و از نظر فرهنگی نیز بسیار بدوی بود. زمانی که به صورت یک دیکتاتور درآمد، افرادی را که تحصیلات دانشگاهی یا تخصص داشتند، در رشته‌هایی که خود مصمم بود اداره کند، تحمل

نمی‌کرد، و بالاخره همه آنان را اخراج کرد. وزرای او افتخار می‌کردند که مهارت و معلومات کافی ندارند. اباکوموف (Abakumov) رئیس پلیس، که وزیر امنیت کشور نیز بود، تنها چهار سال تحصیلات عمومی داشت. در دوران خروشچف، برای چنین شخصی غیرممکن بود که بتواند مقام بالایی در دولت بدست آورد، اما در حزب هنوز این امکان وجود داشت. خروشچف خود از خانواده‌ای کارگری و دهقانی بود، و هیچگاه حتی نمی‌توانست بدون غلطیهای زیاد چیزی بنویسد. ترجیح می‌داد تمام مطالب خود را دیکته کند، و دستور می‌داد اسناد و اوراق را برای او بنخوانند، به جای اینکه خود آنها را بنخواند. به جای اینکه خود کلیه اسناد و اوراق را بنخواند و بر آن پایه اتخاذ نظر کند، خلاصه مطالب برای او بازگو می‌شد. به همین مناسبت مایل نبود اشخاص تحصیلکرده‌ای را برای مقام‌های پر مسئولیت برگزیند. در مقابل، برژنف دارای تحصیلات پانزده ساله است، اگرچه این امر فوراً به چشم نمی‌خورد؛ ناطق فوق‌العاده نیست و نمی‌تواند بدون متنی که از قبل توسط دستیاران او آماده شده است، سخنرانی کند - این واقعیت را می‌توان از سبک‌های متفاوت نطقهای او دریافت. سبک انشایی نطق به دستیارانی که آنرا آماده می‌کنند، بستگی دارد. اما به هر حال برژنف در مورد مطالب فنی، و موضوعات دیگر از دانش بیشتری برخوردار است. و این امر البته در مورد کامیگین نیز صادق است. بنابراین، در دهه گذشته، داشتن تحصیلات دانشگاهی و دریافت مدارک و دیپلم‌های علمی دیگر خطرناک نبوده، بلکه باب روز نیز شده است. در زمان استالین، غیرقابل تصور بود که فردی دانشگاهی یا پروفیسوری از موقعیت ممتاز سیاسی در درون نظام حزبی برخوردار شود؛ اما در حال حاضر این خصوصیت دیگر مانعی به حساب نمی‌آید، بلکه مزیتی نیز به‌شمار می‌رود. شما با اشخاصی چون یلیوتین (Yeliutin) وزیر آموزش عالی و یا اعضای حزبی چون تراپزنیکوف برخورد می‌کنید که سعی می‌کنند به‌عنوان اعضای وابسته به آکادمی علوم شناخته شوند. در واقع داشتن تحصیلات حرفه‌ای برای اعضای بوروکراسی اجباری شده است. در ۷۱-۱۹۷۰، ایشکوف (Ishkov) وزیر شیلات، در مقابل یکی از این دو راه قرار گرفت: یا استعفا بدهد، و یا از دانشگاه در رشته مربوط به کارش دیپلم بگیرد. برای مردی به سن و سال او این کار آسانی نبود، اما بالاخره توانست از طریق تحصیلات مکاتبه‌ای مدرکی بدست آورد - نمی‌دانم چه کسی به جای او امتحان داد، اما بالاخره موفق شد دیپلمی بگیرد. به‌طور کلی، مدارک تحصیلی و مدارج بالای تحقیقاتی

چیز مفید و باارزشی به حساب می‌آیند. امروزه تعداد زیادی پروفیسور و کارشناس با مدرک دکترا، توسط دستگاه کمیته مرکزی استخدام می‌شوند و کارکنان کمیته مرکزی نیز تشویق می‌شوند معلومات هالیه کسب کنند.

آیا این تغییر بیش در سطح ابلاست نیز وجود دارد؟

بله، امروزه شما نمی‌توانید دبیر ابکومی بیابید که تحصیلات عالی نداشته باشد. خاطر ماست که در منطقه کالوگا (Kaluga)، که چندین سال در آنجا زندگی می‌کردم، دبیر ابکوم دارای تحصیلات دانشگاهی بود، و با تمام این احوال سخت‌مایل بود با نوعی مطالعه علمی در یک پایگاه کشاورزی دکترا خود رانیز بگیرد. البته از کمک دیگران در نوشتن تز دکترا خود استفاده می‌کرد. او مشتاق بود این مدرک را بگیرد، زیرا چنین مدرکی موقعیتش را در درون حزب بهبود می‌بخشید. حتی در سطح منطقه‌ای نیز دیگر کافی نیست که فرد تنها یک رهبر باشد. فرد باید این‌گونه مدارک را نیز دارا باشد تا صاحب صلاحیت شناخته شود.

حال که از سطح تحصیلات کارگزاران فعلی حزب صحبت می‌کنید، یا به معلومات علمی آنان و یا به معلومات فنی‌شان اشاره می‌کنید، توضیح دهید که آموزش رسمی‌شان در زمینه مارکسیسم-لنینیسم به مثابه ایدئولوژی رسمی حزب در چه سطحی است؟ آیا این آموزش‌ها برعکس رو به کاهش گذارده است؟

خیر، نظام آموزشی حزبی جداگانه‌ای وجود دارد که اقتصاد، فلسفه، مارکسیسم-لنینیسم و بسیاری مطالب مربوط به کارهای سیاسی و اداری در آن تدریس می‌شود. چنین نظام آموزشی‌ای در زمان استالین وجود نداشت. در آن زمان انستیتوی اساتید سرخ مؤسسه‌ای جنبی بود. نظام آموزشی جدید حزبی در واقع در زمان خروشچف به وجود آمد. امروزه، در هر سطحی از دستگاه حزب، مدرسه‌ای حزبی وجود دارد، و در رأس آنها عالیترین مدرسه حزبی در مسکو قرار دارد. حضور در این مدرسه برای یک دبیر ابلاست، در مرحله‌ای از خدمت او، اجباری است. به‌دوران ابلاست یک سال مرخصی جهت تحصیل در این مدرسه تعلق می‌گیرد. فارغ‌التحصیل شدن از این مدرسه، به کادر حزبی این امتیاز بسیار مهم را می‌دهد که، علاوه بر تحصیلات حرفه‌ای و موقعیت حرفه‌ای‌اش در حزب، کارشناس سیاسی نیز به حساب آید.

در گذشته، یعنی زمان استالین و خروشچف، امور ایدئولوژیک حرفه‌ای تخصصی در درون حزب به حساب می‌آمد. این حرفه نظام آموزشی و مدارج مخصوص به خود داشت و از مشاغل اداری حزبی جدا بود. شخصیتی همچون سوسلوف، که هیچگاه مقام اداری مهمی بر عهده نداشته است، لکن در بیست سال گذشته نقش بسیار مهمی ایفا کرده است. نمادی از این نظام می‌باشد. آیا این شیوه عمل امروزه نیز به قوت خود باقی است؟

این شیوه عمل هنوز هم وجود دارد، لکن بیشتر اهمیت خود را از دست داده است، زیرا کارایی حرفه‌ای و عملی نسبت به هوشیاری ایدئولوژیک از اهمیت بیشتری برخوردار شده است. ضمناً سوسلوف نیز حدود شش یا هفت سال پیش نفوذ خود را در دستگاه حزبی از دست داد. اکنون او عهده‌دار مقام تشریفاتی کمیسیون خارجی است که وظیفه آن بررسی و مطالعه وضع متقاضیان سفر به خارج از کشور و انتصاب مقامات در خارج از کشور است. اصولاً کارگزار موفق امروزی لازم است اطلاعات پایه‌ای معینی از مارکسیسم - لنینیسم داشته باشند، اما لزومی ندارد که بتواند با استفاده از آن معلومات نظرات جدیدی تدوین کند. آنچه که مهم است وفاداری همه‌جانبه است، و نه قابلیت نقد مفاهیم فراگرفته شده و رد آنها. مارکسیسم - لنینیسم به خواب خشک اندیشه‌مانه فرو رفته است هیچکس نمی‌خواهد در این زمینه افکار جدیدی ارائه دهد، هرچند همه مایلند نوعی علم و دانش قابل اعتماد و اتکا به وجود آورند. بنابراین، وقتی نوشته‌های حزبی را می‌خوانید، متوجه می‌شوید که نویسندگان سعی می‌کنند اطلاعات جدید اقتصادی یا بین‌المللی را در همان قالب افکار قدیمی ارائه دهند، یا سعی می‌کنند شرایط ناآشنا را با همان معیارهای آشنا و مرسوم ارزیابی کنند. بهمین دلیل بود که بوروکراسی حزبی شوروی در شناخت و درک رویدادهای چکسلواکی یا تغییرات چین با مشکلات عظیمی روبرو شد. آنان نمی‌توانستند نیاز به یک روش برخورد چندگانه نسبت به کشورهای مختلف سوسیالیستی را بپذیرند. الگوی شوروی بهترین الگو بود و سایرین مجبور بودند خود را با آن منطبق کنند. اما حالا آنان رفته رفته درک می‌کنند که این‌گونه اختلافات اجتناب‌ناپذیر است، ولی روند درک این مطلب بسیار آهسته و کند خواهد بود. در ده سال گذشته، مؤسسه تحقیقاتی‌ای به وجود آمده است که اکنون سعی می‌کند روش‌های برخورد

متفاوت و نیز تبیینات مختلفی برای انواع گوناگون جوامع و سیاستها در جهان امروز بیابد و ارائه دهد - خواه عراق باشد، خواه اتیوپی یا کامبوج، و یا اروپای غربی یا ایالات متحده. این مؤسسه تحقیقاتی شامل انستیتوی مطالعه جنبش‌های کارگری بین‌المللی، انستیتوی جامعه‌شناسی، انستیتوی مطالعه ایالات متحده، و انستیتوهای دیگر می‌شود. برخی از این انستیتوها به دو مرکز وابسته‌اند - آکادمی علوم و کمیته مرکزی - در حالی که برخی دیگر تنها به کمیته مرکزی متعلق‌اند. این مؤسسات آزادی عمل دارند تا کلیه متون مناسب و مربوط را گردآوری کنند، و سپس سعی می‌کنند تحولات کشورهای گوناگون و یا جنبش‌های مختلف را تجزیه و تحلیل کنند، در مورد چگونگی برخورد با موقعیتهای مختلف، توصیه‌های تخصصی ارائه دهند. رهبری شوروی اکنون دریافته است که موضعگیری نسبت به هندوستان یا هندوچین، چین یا آمریکا، نیاز به تحقیق قبلی و مطالعه نظام‌های مختلف دارد. این امری کاملاً جدید است - حتی شش یا هفت سال پیش دفتر سیاسی این مطلب را درک نمی‌کرد که اگر در مورد تجارت با نیکسون موافقت‌نامه‌ای را به امضاء برساند، آن موافقت‌نامه لزوماً مورد تصویب سنا یا مجلس نمایندگان قرار نخواهد گرفت.

در دهه گذشته، نقش استراتژیک و وزن اتحاد شوروی در امور جهانی افزایش قابل ملاحظه‌ای یافته است. مناطقی که در آن شوروی به ایفای نقش سرکوبگر خود ادامه می‌دهد، و مناطقی که در آنها سیاست خارجی شوروی با شکست مواجه شده است، وسیع و مهم است؛ از همه مناطق مهمتر، حوزه تشنج در امتداد مرزهای شوروی است، یعنی اروپای شرقی و چین. لکن در عین حال، در سالهای اخیر شوروی جهت حمایت و حفظ قیام‌های مردمی در عرصه پهناوری که فاصله بسیاری با خاک آن کشور دارد، به مداخلات موفقیت‌آمیزی دست زده است. در آمریکای لاتین، انقلاب کوبا دوام اقتصاد خود را عمدتاً مدیون کمک‌های شوروی است. در آفریقا، کمک‌های بموقع شوروی انقلابهای آنکولا و اتیوپی را از تهاجم خارجیان نجات داد. در آسیا، تجهیزات شوروی پیروزی نهایی انقلاب ویتنام را تضمین کرد. ارزیابی شما از نحوه مداخلات اخیر شوروی در خارج از مرزهای خود چیست؟

روسیه تزاری از دیرباز هلاک‌خاصی به اوضاع و مرزهای کشورها و مناطق همسایه داشت. بدین ترتیب کشور روسیه در طول قرن‌ها به

کمترش خود ادامه داد، و بعدها این موقعیت را به دست آورد تا از يك امپراطوری به يك کشور واحد چندملیتی مبدل شود. استالین نیز به این سنت پیش از انقلاب ادامه داد، لکن از نظر استراتژیکی، موضعی تدافعی اختیار کرد. در نتیجه، سالها بعد از انقلاب بود که فنلاند مورد تهاجم قرار گرفت (۱۹۳۹)، کشورهای بالتیک در سال ۱۹۴۰ به تصرف درآمدند، قسمتهایی از لهستان و بسارابی در همان سال ضمیمه خاک شوروی شد، و مغولستان در عمل تحت کنترل شوروی درآمد. پس از سال ۱۹۴۵ و همزمان با آغاز جنگ سرد، منطقه شوروی بر تمامی اروپای شرقی تثبیت شد. سرکوب مجارستان در سال ۱۹۵۶ و چکسلواکی در سال ۱۹۶۸ توسط شوروی نمایانگر ادامه این بعد از سیاست خارجی شوروی تا به امروز است. در واقع خروشچف مسئول آغاز يك سیاست وسیع جهانی بود. او کمک‌های سخاوتمندانه اقتصادی به مصر، عراق، اندونزی، میلان، هندوستان، و هنگا کرد (این کمک‌های سخاوتمندانه مورد حمایت مردم شوروی نبود). خروشچف همچنین در حمایت از لومومبا به کنگو نیز کمک‌هایی ارسال داشت. — بعدها دانشگاه لومومبا در مسکو به مثابه خاطرهای از این حمایت ساخته شد. این سیاست خارجی در جلسه کمیته مرکزی در اکتبر ۱۹۶۴، که در نتیجه آن خروشچف از کار برکنار شد، شدیداً مورد انتقاد قرار گرفت. زیرا این سیاست خارجی بار اقتصادی سنگینی بر دوش شوروی قرار می‌داد، بدون آنکه از نظر استراتژیکی یا سیاسی مزیت یا استفاده متقابلی نیز برای شوروی داشته باشد. در همین حال، در دوران پس از جنگ جهانی دوم، شوروی دائماً نگران شبکه عظیم پایگاههای نظامی آمریکا (و بریتانیا) در مراکش، ترکیه، قبرس، ایران، ژاپن و دیگر کشورها بود. شوروی این پایگاهها را تجلی نیات امپریالیست‌ها می‌دانست. بنابراین طبیعی بود که از هر موقعیتی که به وجود می‌آمد جهت «شکستن» این محاصره استفاده کند. لکن این موقعیت‌ها با طرح‌های برنامه‌ریزی شده سیاست خارجی شوروی به وجود نیامد. این موقعیت‌ها از روندهای اجتماعی داخلی تعدادی از کشورهای توسعه نیافته ناشی می‌شد، و این تحولات کاملاً مستقل از عملکرد شوروی به وقوع پیوستند. انقلاب کوبا همچون انقلاب اتیوپی به هیچ وجه حاکی از توطئه شوروی نبود. تحت رهبری برژنف حضور اتحاد شوروی در سطح جهانی بشدت افزایش یافته است، اما این مداخلات عمدتاً شکل کمک‌های نظامی به جنبش‌های آزادیبخش ملی یا انقلابی در کشورهای توسعه نیافته را به خود گرفته است. آنجا که این کشورها به کمک‌های

اقتصادی نیازمند بودند. شوروی تحت رهبری پرژنف از خود سخاوتمندی چندانی نشان نداده است. در این مورد، نمونه حکومت آلمده در شیلی نشانه مشخصی از سابقه شوروی است. اگر رهبری شوروی کودتای نظامی در آن کشور را پیش بینی می کرد، به احتمال قوی بیش از آنچه که به شیلی کمک کرده بود، کمک می کرد. به طور کلی، شوروی که اکنون در مقایسه با دوران خروش چف از ثروت بیشتری برخوردار است، در تقسیم ثروت اقتصادی خود بسیار خسیس تر است، اما جهت تأمین کمک های نظامی آماده تر و دست و دل بازتر شده است. در اغلب موارد، این کمک های نظامی نه به شکل حضور دائم، بلکه در شکل طرح های پیچیده استراتژیکی موقت در سطحی وسیع بوده است. لکن حمایت بسیار وسیع شوروی از انقلاب افغانستان - در امتداد مرزهای آسیای مرکزی شوروی - شامل هر دو شکل کمک های شوروی می شود و احتمالاً ادامه خواهد یافت.

قرارداد ۲۰ ساله، که در همین اواخر به امضاء رسیده است، نمایانگر نقطه اوجی در سیاست تنش زدایی دوران پرژنف و نیز روابط میان آمریکا و شوروی است. به نظر شما تأثیرات احتمالی این قرارداد بر اوضاع داخلی شوروی چگونه خواهد بود و به نظر شما اگر سنای آمریکا این قرارداد را تصویب نکند چه پیامدهایی به دنبال خواهد داشت؟

اگر قرارداد ۲۰ ساله در به مورد اجرا درآید، مسلماً فشارهای حاد اقتصادی که ناشی از توسعه شدید صنایع نظامی شوروی در دهه گذشته است بر طرف خواهد شد. هزینه مسابقه تسلیحاتی در زمینه سلاحهای استراتژیک، حتی در حال حاضر برای کشورهای باصطلاح ابرقدرت نیز بسیار سنگین است. لکن گرچه این قرارداد به نفع اقتصاد دولتی شوروی خواهد بود، اما منافع اقتصادی این قرارداد برای ایالات متحده آنچنان آشکار نیست، زیرا صنایع نظامی در آمریکا توسط شرکت های خصوصی کنترل می شود، و این شرکتها بر اساس قراردادهای خود با دولت به تولید می پردازند؛ این شرکتها از محدود شدن مسابقه تسلیحاتی متضرر خواهند شد و با آن مخالفت خواهند کرد. اگر فشار این شرکتها و دیگر گروهها مؤثر واقع شود و این قرارداد در منا به تصویب نرسد، به نظر من دو عکس العمل نسبت به این تحول محتمل خواهد بود. نخست اینکه اتحاد شوروی به نحوی جدی کوشش خواهد کرد تا روابط خود را با چین بهبود

پنشد و همکاری‌های تجاری و فنی خویش را با این کشور افزایش دهد. در حال حاضر هر دو کشور برای عادی کردن روابط خویش آماده‌اند و تنها بهانه‌ای لازم است تا این جریان آغاز شود. تکنولوژی صنعتی شوروی در بازارهای غربی از موقعیتی رقابتی برخوردار نیست، اما در مورد صنایع چین، که مبنای آن را پروژه‌هایی تشکیل می‌دهند که در سالهای ۱۹۶۰ - ۱۹۵۰ توسط شورویها طرح‌ریزی شده‌اند، به اندازه کافی پیشرفته است. در بسیاری از موارد برای چینی‌ها ارزان‌تر تمام خواهد شد، اگر به جای وارد کردن تکنولوژی کاملاً جدید آمریکا و ژاپن به مدرنیزه کردن خود توسط کارخانه‌های ساخت شوروی بپردازند. در همین حال، شوروی بازار بالقوه مناسبی برای صنایع سبک، منسوجات و حتی محصولات غذایی چین به حساب می‌آید - خصوصاً سبزیجات و میوه برای مناطق سیبری، شرق دور و قطبی شوروی. البته هرگز نه بهبودی در روابط شوروی و چین فوراً. موازنه استراتژیک جهان را تغییر خواهد داد. دومین پیامد احتمالی عدم تصویب قرارداد سالت دو، توسعه تسلیحاتی هرچه بیشتر شوروی خواهد بود. در پی عدم تصویب قرارداد سالت دو، حتی اگر در آینده نیز آمریکا بخواهد مذاکرات را مجدداً از سر گیرد، بسیار بعید است که رهبران آینده شوروی با کنار گذاشتن موشکها و سایر سلاحهایی که در این مدت تولید کرده‌اند موافقت کنند - مگر آنکه به شکل نقدی یا جنسی به شوروی هرامت پرداخت شود. اگر آمریکا امروز این شانس را دارد که صرفاً قرارداد سالت را امضاء کند، در آینده ممکن است ناچار به خرید آن باشد.

بخش دوم: کشاورزی

دومین بخش مهم بحران‌زده‌ای که خروشچف برجای گذاشت، کشاورزی است. شما در کتابتان تصویر بسیار تیره و تاری از وضعیت روستاهای شوروی در اواخر حکومت خروشچف ارائه می‌دهید. در پنج سال اول پس از مرگ استالین، به دلیل تخفیف فشارهای مالیاتی بر زمین متعلق به خانوارهای دهقانی و به خاطر بهبود قیمت محصولات که کولخوزها باید به دولت تحویل دهند، برداشت غلات از ۸۰ میلیون تن به ۱۳۵ میلیون تن افزایش یافت. این سیاستها نه تنها سطح زیر کشت را افزایش داد، بلکه بر بازده کشاورزی شوروی نیز به نحو چشمگیری افزوده شد. سپس در پنج یا شش سال آخر حکومت

خروشچف يك رشته سياستهای مصیبت‌بار در مورد بخش کشاورزی به اجرا گذاشته شد: شیفتگی احمقانه به کشت ذرت، در حالی که این محصول برای اتحاد شوروی بسیار نامناسب است، بی‌دقتی در امر مدیریت زمینهای بکر در آسیای مرکزی، عدم موفقیت در امر افزایش تولید کود، آزار بیش از پیش دهقانانی که زمینهای خصوصی خود را کشت می‌کردند. تمام این عوامل سبب شد آنچه را که شما رویدادی بی‌سابقه در تاریخ شوروی می‌خوانید، یعنی واردات عظیم غله از خارج، اتفاق افتد. عملکرد رژیم برژنف در این پانزده سال چگونه بوده است؟ از حکومت خروشچف تا کنون چه تغییراتی در کشاورزی شوروی روی داده است؟

کل تولید غله به‌طور متوسط به ۲۰۰ میلیون تن در سال افزایش یافته است، این رقم بسیار بالاتر از میزان تولید غله در زمان خروشچف است. بازده محصول نیز رفته رفته افزایش یافته است، تا بدانجا که در حال حاضر، میزان آن ۵۰ درصد بیشتر از دوران استالین است. این امر عمدتاً به‌خاطر استفاده هرچه بیشتر از کود، خصوصاً در شوروی اروپایی است. در این منطقه باران به اندازه کافی وجود دارد، لکن خاک از کیفیت خوبی برخوردار نیست. زمینهای بکر قزاقستان و سیبری جنوبی ذخایر مهمی به حساب می‌آیند. اگر تولید این مناطق همچون سال ۱۹۷۸ بالا باشد، این اراضی می‌توانند ۲۰ الی ۴۰ درصد کل تولید غله کشور را تأمین کنند. اما از آنجا که در هر پنج سال تنها دو سال باران کافی در این مناطق می‌بارد، سهم این مناطق در کل تولید همیشه غیر قابل پیش‌بینی است. يك برداشت بد هنوز می‌تواند به بحران بیانجامد. با توجه به کلیه پیشرفت‌های تدریجی، کشاورزی هنوز ضعیف‌ترین بخش نظام اقتصادی شوروی به حساب می‌آید.

با در نظر گرفتن این امر که جمعیت شوروی به میزان بسیار اندکی افزایش یافته است، و در طول ده سال گذشته متوسط تولید از ۱۳۵ میلیون تن به ۲۰۰ میلیون تن افزایش یافته است، مشکل می‌توان علت نیاز به واردات عظیم غلات در سالهای برداشت بد - مثلاً سال ۱۹۷۲ - را درك کرد. چرا خرید اضطراری از خارج واجب و لازم است؟

در این مورد در دلیل اصلی وجود دارد. اولاً، در گذشته جمعیت روستانشینان خود را خود می‌پخت، ولی اکنون دهقانان نیز چون سایر گروه‌های اجتماعی انتظار دارند که دولت آنان را تأمین کند، و مصرف سرانه نان افزایش یافته است. ثانیاً، بیست سال پیش مردم اگر به قدر کافی نان بدستشان می‌رسید راضی بودند، در حالی که امروزه خواستار گوشت و مرغ بیشتر و فراورده‌هایی با کیفیت بالاتر هستند. این عوامل سبب شده است که خوراک دام خیلی سریعتر از گذشته افزایش یابد. در زمان سقوط خروشچف مصرف متوسط گوشت در شوروی تقریباً ۲۵ کیلوگرم در سال بود - حال آنکه خروشچف در برنامه حزبی خود وعده داده بود که مصرف گوشت در آینده‌ای نزدیک به سطح مصرف گوشت در آمریکا، یعنی به ۱۰۰ کیلوگرم در سال خواهد رسید. هرگز نمی‌توان بدون افزایش متناسب تولید غلات و خوراک دام، تولید گوشت را به میزان سه برابر افزایش داد. در حال حاضر مصرف گوشت در شوروی ۵۵ کیلوگرم در سال است. بدین ترتیب مقدار زیادی از افزایش تولید غلات به مصرف بخش تولید خوراک دام رسیده است. مقدار معتدلی از غلاتی که از آمریکا خریداری می‌شود به مصرف تولید نان نمی‌رسد، بلکه به مصرف تولید خوراک دام می‌رسد.

سیر تحول زمین‌های خصوصی در ده سال گذشته چگونه بوده است؟

البته بهره‌وری زمین‌های خصوصی هنوز خیلی بیشتر از مزارع اشتراکی است. ۵۰ درصد سیب زمینی و ۴۰ درصد مرغ کشور به اضافه نسبت بسیار بالایی از میوه‌جات و سبزیجات کشور از این زمین‌های خصوصی تأمین می‌شود. از سوی دیگر، مزارع اشتراکی در مجموع تأکید خود را بر کشت غلات می‌گذارند، و تخصص آنها در تولید این نوع محصولات است. خصوصاً که در تولید غلات به کار دقیق انفرادی نیازی نیست، و در ضمن می‌توان از مکانیزه شدن و کود شیمیایی هرچه بهتر استفاده کند. با اطلاع از این امر، در اوایل سالهای ۱۹۷۰، دفتر سیاسی مساحت زمین‌های خصوصی مجاز را به دو برابر یعنی از یک چهارم هکتار به نیم هکتار افزایش داد. همچنین برای نخستین بار کارگران صنعتی و کارمندان یقه سفید در شهرها نیز اجازه یافتند از زمین‌های خصوصی بهره‌برداری کنند. وسعت این زمین‌ها عموماً یک‌دوم هکتار و یا کمتر بود و کارگران و

کارمندان مجاز بودند باغچه‌ای برای خود درست کنند و سبزیجات مورد نیاز خود را نیز تولید کنند. تعداد زیادی از شهرنشینان از این فرصت استفاده کردند، امروزه، تعداد بسیار زیادی زمین با این مساحت یافت می‌شود، که شوروی‌ها به آن باغچه‌های اشتراکی می‌گویند. در این باغچه‌ها مردم میوه و سبزیجات خود را تولید می‌کنند، و با اینکه میزان محصولات این باغچه‌ها توسط اداره آمار کشور ثبت نمی‌شود، این محصولات از تقاضای مصرف‌کنندگان برای عرضه گوجه‌فرنگی، سیب‌زمینی یا میوه‌جات توسط دولت می‌کاهد. زیرا اگر از این باغچه‌ها بخوبی مراقبت شود، آنها می‌توانند تقریباً مایحتاج یک خانواده را تأمین کنند. در حالی که بعضی اوقات در مغازه‌های دولتی، محصولات کشاورزی چندانی یافت نمی‌شود، بازارهایی که در آنجا محصولات مزارع اشتراکی و خصوصی اجازه فروش دارند، رونق دارد. شما هر چیز را که مایل باشید می‌توانید در بازارهای مرکزی مسکو خریداری کنید، و با اینکه قیمت محصولات در این بازارها گران‌تر است، بسیاری از مردم این بازارها را ترجیح می‌دهند. اینجا، در لندن، شما به بازار سوهو (Soho) می‌روید تا گاهو و گوجه‌فرنگی را به قیمتی نازل‌تر از قیمت مغازه‌ها خریداری کنید. در شوروی جریان درست برعکس است. قیمت در بازارها بالاتر است، اما گوناگونی و تنوع نیز در بازارها خیلی بیشتر است. از این‌رو، نقش بازار در توزیع مواد غذایی افزایش یافته است. در برخی از مناطق، مثلاً در برخی از شهرهای شمال کشور، بازارها تنها منبع سبزیجات و میوه‌جات تازه هستند و روستاهای قزاقستان یا مزارع اشتراکی گرجستان برای حمل محصولات خود به این شهرها و فروش آنها به قیمتی بسیار گزاف، هواپیمای در بست اجازه می‌کنند که این خود نیز حاکی از پولدار بودن این شهرهاست.

آیا اختلاف زیادی بین مناطق غنی اوکراین و قفقاز شمالی از یک سو و مناطق بد آب و هوای روسیه مرکزی و جنوب سیبری از سوی دیگر وجود دارد؟

مسلماً همین‌طور است. نخست اینکه تراکم جمعیت در مناطق جنوبی بیشتر است. شهرها و آبادی‌های بیشتری در دسترس مردمی که در این دهات زندگی می‌کنند قرار دارد. بنابراین افراد می‌توانند به سهولت به شهرها مسافرت کنند و از تمامی امکانات شهری استفاده کنند. خاک این

منطقه نیز حاصلخیزتر است. برداشتها قابل اعتمادترند و دهات بهتر ساخته شده‌اند. از این گذشته، مردم سیبری و روسیه مرکزی و شمالی تعطیلات تابستانی خود را در این مناطق می‌گذرانند. بدین مناسبت مردم محلی خانه‌های خود را به کسانی که برای تعطیلات آمده‌اند اجاره می‌دهند، و نیز از فروش محصولات کشاورزی خود به این افراد درآمد خویش را افزایش می‌دهند. این امر بویژه در مورد مناطق کریمه و قفقاز شمالی صادق است که همچون اسپانیا همه ساله میلیون‌ها توریست را به خود جلب می‌کنند. این مسافران منبع منافع مادی چشمگیری برای مردم محلی به حساب می‌آیند. از نظر تاریخی نیز مردم مناطقی چون شمال قفقاز، که مناطق قزاق‌نشین بود، همچون مردم سیبری، اوکراین، آزاد بودند و به زمین وابستگی نداشتند. اما در مقابل نه فقط خاک روسیه مرکزی از کیفیت نامرغوب برخوردار بود، بلکه فلاکت سراژ را نیز از زمان تزارها به ارث برده بود، زیرا که این منطقه همواره نمونه گویایی از استثمار زمینداران بود. قرن‌ها بود که این مناطق در فقر می‌زیستند و تغییر این وضع کار ساده‌ای نیست. مردم این مناطق متفاوتند، آداب و رسومشان متفاوت است و بالاخره دهات این مناطق با یکدیگر متفاوت است. در عین حال، نباید فراموش کرد که روسیه مرکزی بیش از هر منطقه دیگری در طول جنگ لطمه دید. برای مثال منطقه کازانکا که نه آب و هوا و خاک بسیار مناسبی دارد، در طول جنگ جهانی دوم، این منطقه به مدت سه سال جبهه مقدم نبرد بود. خرابی‌های ناشی از جنگ عظیم بود، و هنوز نتوانسته‌اند این مناطق را کاملاً بازسازی کنند. شما می‌توانید دهات بسیاری را ببابید که در طول جنگ کاملاً از جمعیت خالی شده بود، و این وضع پس از جنگ نیز همچنان ادامه دارد.

بنا به گفته شما، یکی از بزرگترین اشتباهات حکومت خروشچف انحلال ایستگاه‌های ماشین و تراکتور در اوایل دهه ۱۹۶۰ بوده است. شما از هرج و مرج و نیاز به تعمیر صحبت می‌کنید که پس از این تصمیم‌گیریانگیر ماشین‌آلات اساسی کشاورزی شد. توضیح دهید که از آن تاریخ به بعد تا چه حد کشاورزی شوروی به یک سطح عالی مکانیزاسیون رسیده است؛ خصوصاً در بخش تولید غلات که برای آینده کشاورزی شوروی نقشی تعیین‌کننده برعهده دارد؟

اگر خروشچف تنها ایستگاههای ماشین و تراکتور را منحل می‌کرد، و سعی نمی‌کرد مزارع اشتراکی را وادار به خرید لوازمی کند که پولش را نداشتند، سیاستهایش کم‌ضررتر می‌بود. خروشچف همچنین این امر را نادیده گرفت که کارگرانی که در ایستگاههای ماشین و تراکتور کار می‌کردند دفترچه‌های عبور داشتند، و از کلیه حقوق شهرنشینان نیز برخوردار بودند. در حالی که با ادغام در کولخوزها این حقوق را از دست می‌دادند. ناهرابری میان کارگران و دهقانان نتیجه‌ای معکوس به بار آورد؛ کارگران بسیاری ترجیح دادند که عضو کولخوز نشوند و کار خود را اصولاً رها کردند، و بدین ترتیب یک نیروی کار متخصص از دست رفت. در حال حاضر، اوضاع از بسیاری جهات بهبود یافته است. نخست اینکه کلیه تفارتهای حقوقی بین دهقانان و شهرنشینان از میان رفته است. اکنون کشاورزان مزارع اشتراکی از تمام حقوق شهرنشینان، یعنی از حق جایجایی (حرکت) و حق بازنشستگی مناسب برخوردار شده‌اند. به این ترتیب، مانع اصلی رفتن کارگران متخصص به روستاها، به شرط آنکه حقوق آنان مشابه یا بهتر از حقوق شهرنشینان باشد، از میان برداشته شده است. ایستگاه‌های دولتی که مسئول تعمیر ماشین‌آلات کولخوزها هستند جایگزین ایستگاههای ماشین و تراکتور شده‌اند. مزارع اشتراکی اکنون خیلی بزرگترند، و بنابراین دارای منابع مالی عظیم‌تری جهت خرید ماشین‌آلات مدرن کشاورزی از دولت می‌باشند. دولت نیز ماشین‌آلات کشاورزی را به قیمتی نازلتر به کولخوزها می‌فروشد و از این قیمت‌های نازل همچون انگیزه‌ای استفاده می‌کند تا کولخوزها را به استفاده از تکنولوژی بهتر تسویق کند.

شده از یک سلسله بهبودهای مادی در شرایط زندگی دهقانان شوروی صحبت کرده‌اید. وسعت زمین‌های خصوصی دو برابر شده است، محدودیت در مورد عبور و مرور و حرکت از میان برداشته شده است، حق بازنشستگی دولتی به مورد اجرا گذارده شده است، و فشارهای مالیاتی کاهش یافته است. تا چه حد می‌توان گفت که دهقانان شوروی خود احساس می‌کنند که از تغییرات پانزده سال گذشته منتفع شده‌اند؟ از نظر تاریخی، یکی از بزرگترین فجایع دوران استالین از میان بردن هر گونه اعتماد و اطمینان میان روستاییان و جامعه شهری بوده است. آیا در حال حاضر رابطه بالقوه ساله‌تری بین شهر و روستا وجود دارد؟

بی شک در حال حاضر روابط موجود میان کشاورزان و دولت از هر دوران دیگری در تاریخ شوروی بهتر است. آزادی حرکت و حق قانونی تغییر محل کار دستاوردهای بسیار مهمی برای دهقانان است. در قانون اساسی جدید، دهقانان حتی از مساوات سیاسی رسمی نیز برخوردار شده‌اند. زیرا در این قانون دیگر تنها صحبت از دیکتاتوری پرولتاریا نیست بلکه از دیکتاتوری مشترک دهقانان و روشنفکران نیز سخن رانده شده است. اگر شما امروز به روستاهای شوروی بروید، بسیاری را خواهید یافت که کم و بیش مرفه‌اند. وضع خانه آنان خیلی بهتر شده است و از خدمات رفاه‌هایی برخوردارند که بیست سال پیش اصلاً وجود نداشت. اما هنوز مسئله مهمی باقی مانده است. مصیبت‌های تلنبار شده‌ای که در دوران لنین، استالین و خروشچف به سر کشاورزی آمد، آنچنان نعلمه عظیمی به بافت زندگی روستایی وارد آورد که حتی هلیرغم این بهبودها و پیشرفت‌ها، تنها معدودی جوانان کارآمد روستاها باقی مانده‌اند که از شرایط جدید بهتر روستاها برخوردار شوند.

با مرگ ساکنین آنها، بسیاری از این روستاها رفته رفته از جمعیت خالی می‌شوند. تاریخ پنجاه و پنج سال گذشته اصولاً بنیاد نیروی کار کشاورزی شوروی را تغییر داده است، و سال‌ها، اگر نگوییم ده‌ها سال، لازم است برای اینکه بتوان این وضع را ترمیم کرد، در شمال قفقاز و اوکراین، اوضاع خیلی سریعتر از نقاط دیگر در حال بهبود است. حتی برخی از روستاهای این مناطق ممکن است پیش‌از میزان مورد نیاز مزارع اشتراکی محلی، کارگر داشته باشند. اما در روسیه مرکزی که خاکش نامرغوب است، وضع روستاها خیلی بدتر است. به دلیل کمبود کارگران روستایی هنوز هم لازم است که همه ساله دانشجویان حرفه‌ای و دانشگاهی شهرها بسیج شده و در برداشت سیب‌زمینی، میزبجات و دیگر محصولات کمک کنند. تولید در زمینهای بکر سابق نیز بستگی به کار موقت دانشجویان و کارگرانی دارد که از شهرهای محلی و یا دوردست می‌آیند.

ایا تعمیر گذرنامه داخلی به روستاییان باعث مهاجرت سریعتر از روستاها نخواهد شد؟ در مرحله معینی از توسعه اقتصادی هر کشور، تعداد نسبتاً زیادی از پسران و دختران خانواده‌های دهقانی خواستار اشتغال در شهرها می‌شوند.

اری، اما وقتی گذرنامه عمومی وجود نداشت، جوانان به مجرد اینکه به سن هجده سالگی می‌رسیدند، تغییر مکان می‌دادند. این تغییر مکان امری قانونی بود، زیرا محل کار آنان را محل تولدشان تعیین نمی‌کرد. ورود به مزرعه اشتراکی امری داوطلبانه بود. دختر جوان روستایی که قرار بود بزودی دیپلم متوسطه خود را دریافت کند، می‌توانست جهت ورود به دانشگاهی در شهر درخواست تغییر مکان کند؛ و مرد جوانی که به خدمت ارتش فراخوانده شده بود، فوراً جهت ترک روستا تقاضای گذرنامه می‌کرد، زیرا اگر این دختر و پسر کار خود را به عنوان کشاورزان مزارع اشتراکی آغاز می‌کردند، کلیه امتیازات خود را از دست می‌دادند. اما اکنون دیگر این افراد تحت چنان فشاری نیستند، زیرا مزارع اشتراکی می‌توانند از مردم بخواهند که تنها به مدت یک، دو، یا سه سال در آنها به کار مشغول بمانند. یک فرد جوان می‌تواند در ابتدا، کار خود را به‌طور موقت آغاز کند، سپس ازدواج کند، خانهای به دست آورد، و بالاخره به این نتیجه برسد که درآمد کولنوز به همان میزان اشتغال در شهر است. گاهی نیز اگر مزرعه اشتراکی از مدیریت خوبی برخوردار باشد و در کار خود موفق باشد، درآمد چنین کولنوزی از درآمد شهر نیز بیشتر خواهد بود.

شما از مسئله کم شدن جمعیت روستایی صحبت می‌کنید. اما حدود ۴۰ درصد مردم شوروی هنوز در روستا زندگی می‌کنند.

اری آنچه که شما می‌گویید صحیح است، اما تمام این افراد در مزارع اشتراکی کار نمی‌کنند. نخست اینکه نسبت مردم سالخورده در روستاها خیلی بالاتر از شهرها است. در برخی از مناطق شما ممکن است متوجه شوید که نیمی از این چهل درصد بیش از شصت سال عمر دارند. در همین حال، ۵۰ درصد از نیمه دیگر احتمالاً در نزدیکترین شهر شاغل‌اند. من در شهر کوچکی در منطقه کالوگا زندگی می‌کردم که صد کیلومتر از مسکو فاصله داشت. قطار صبح‌مملو از مسافرینی بود که از روستاها به مسکو می‌رفتند. این مسافرین در کارخانجات مختلف شاغل بودند، و یا جهت کار در کارخانجات و یا طرح‌های ساختمانی به شهرهای اطراف می‌رفتند. این افراد در روستاها زندگی می‌کنند؛ بنابراین در سرشماری روستائین به حساب می‌آیند، ولی این افراد در روستاها کار نمی‌کنند. بنا به‌آمار رسمی، درآمد تنها ۲۵ درصد از کل جمعیت وابسته به بخش کشاورزی است.

اگر این افراد بتوانند اجازه لازم را کسب کنند، آیا برای زندگی به شهر خواهند رفت؟

آری. برخی از آنان در شهرها زندگی خواهند کرد. اما اگر روستا از شهر فاصله زیادی نداشته باشد، بسیاری ترجیح می‌دهند در روستا بمانند - زیرا در آنجا صاحب خانه و باغچه هستند - تا در يك آپارتمان كوچك و فضایی محدود. با پیشرفت و بهبودی که در وضع روستاها به وجود آمده است، فشار بسیار شدیدی که در ده یا پانزده سال گذشته جهت مهاجرت به شهرها وجود داشت، دیگر وجود ندارد.

بخش سوم: صنعت

برآوردشما از عملکرد صنایع شوروی در دوران برژنف چیست؟ چندین سال است که روزنامه‌های غربی مقالات متعددی در مورد نرخ نزولی رشد در اتحاد شوروی می‌نویسند - البته به دلیل رکود اقتصادی غرب از سر و صدای این مقالات کمی کاسته شده است، اما هنوز این مقالات تصویر کلی‌ای از يك بحران خزنده صنعتی در اتحاد شوروی ارائه می‌دهند. چنین به نظر می‌رسد که در طول دهه ۱۹۷۰، نارسایی‌های نسبتاً مستمری در دستیابی به اهداف برنامه‌ریزی‌شده وجود داشته است. اما آنچه که خیلی روشن نیست این است که کارنامه کلی صنایع شوروی در پانزده سال گذشته چگونه بوده است.

تولیدات صنعتی در دوران برژنف بیش از دو برابر شده است. نرخ رشد در تولید نفت، فولاد، ذغال سنگ و ماشین بسیار سریع بوده است. صنایع محصولات مصرفی نیز افزایش چشمگیری را نشان می‌دهند - دستگاه‌های تلویزیون، دوچرخه و امثالهم. اما این رشد کمی، مسئله کیفیت محصولات شوروی را حل نکرده است. در این مورد، تقریباً کلیه تولیدات شوروی، چه تجهیزات صنعتی یا فنی و چه محصولات مصرفی، هنوز در سطح بسیار پائینی قرار دارد. دلیل اصلی این پدیده، عدم وجود رقابت در سطح بازار داخلی است. جهت بهبود کیفیت فشار به اندازه کافی نیست. تنها بخشی که کیفیت تولیدات آن اصولاً بسیار بالا است، صنایع نظامی است. علت این امر آن است که تولیدات نظامی شوروی مجبور است مستقیماً

با ابزار و وسایل امریکا، المان غربی یا فرانسه رقابت کند.

با توجه به اینکه در حال حاضر اتحاد شوروی دارای تکنولوژی نظامی بسیار پیشرفته‌ای است که می‌تواند در بسیاری از زمینه‌ها با ایالات متحده رقابت کند، تعجب‌آور است که چطور دستاوردهای صنایع نظامی به صنایع غیرنظامی کشور سرایت نمی‌کند. الگوی نمونه در اقتصادهای سرمایه‌داری غرب پس از جنگ جهانی بدین شکل بوده است که پیشرفت تحقیقات در زمینه علم هوانوردی و الکترونیک، که در چارچوب قراردادهای دولتی و در بخش صنایع نظامی صورت می‌گرفت، فوراً به مصارف گوناگون غیرنظامی در بخش صنایع غیرنظامی سرایت می‌کرد. چرا چنین چیزی در شوروی زوی نداد است؟ برای مثال، سیستم موشکی شوروی به کنترل‌های کامپیوتری بسیار پیچیده و پیشرفته‌ای متکی است. اما در همین حال چنین به نظر می‌رسد که تولیدات کامپیوتر در بخش غیرنظامی یکی از عقب‌افتاده‌ترین بخش‌های صنعتی است. چگونه می‌توان این واقعیات را تبیین کرد؟

- در مورد توسعه و پیشرفت صنعت کامپیوتر باید گفت که علت تاریخی نارسایی در این بخش آن است که سیرنیتیک و الکترونیک در دوران استالین علم به حساب نمی‌آمد. طی دوران انزو اکسری پس از جنگ، سیرنیتیک به مثابه علم دروغین بورژوازی محکوم شده بود. در واقع، تنها از سال ۱۹۵۶ به بعد بود که این علم مورد مطالعه قرار گرفت. اما در آن موقع، شوروی ده سال از اروپای غربی و امریکا عقب افتاده بود. به همین دلیل، اولین نسل کامپیوترهای شوروی شبیه به نخستین نمونه کامپیوترهای آمریکایی در ده سال پیش از آن بود. جبران این فاصله عظیم، به سادگی جبران عقب‌ماندگی در صنایع ذغال سنگ و فولاد نبود، زیرا ابزار ماشین‌آلات صنایع کامپیوتر سازی بسیار پیچیده بودند. از این گذشته، درست است که تحقیقات با فاصله‌ای ده ساله آغاز شد، اما آموزش و پرورش در این رشته با فاصله زمانی‌ای پانزده ساله کار خود را آغاز کرد. زیرا تنها پس از آنکه انستیتوی ریاضیات کاربردی و مؤسسات دیگر طرح‌های تحقیقاتی خود را آغاز کردند، افراد متخصص و کارآمدی تربیت شدند که می‌توانستند به دیگران آموزش دهند. در اواخر حکومت خروشچف، متخصصین قابل و کارآمدی در دانشگاه مسکو و چند انستیتوی دیگر وجود داشتند، اما تمام این افراد در خدمت صنایع نظامی بودند. پس از گذشت پانزده سال، امروز می‌توان ادعا کرد که اوضاع در حال تغییر است. هم

اکنون دانشکده‌های بسیاری در رشته مهندسی کامپیوتر مشغول فعالیت هستند، و این حرفه در میان جوانان طرفداران و دوستداران بسیاری یافته است. دانشکده الکترونیک مسکو نیز مرکز بسیار مدرنی است. این پیشرفت‌ها در زمینه آموزش علوم مذکور بی‌شک در پیشرفت صنایع کامپیوترسازی نیز تأثیر خواهد گذاشت. به نظر من فاصله بین شوروی و آمریکا در این صنعت، در حال حاضر به تقریباً دو یا سه سال رسیده است. در رشته‌ای چون ارتباطات الکترونیک که پیشرفت در آن بسیار چشمگیر است، این فاصله چند ساله نیز از اهمیت بسیاری برخوردار است، اما باید قبول کرد که این فاصله در مقایسه با زمان خروشچف بسیار ناچیزتر است.

اصولاً در شوروی نیز همچون سایر کشورها، تکنولوژی نظامی بر صنایع غیرنظامی تأثیر گذاشته است - به عنوان مثال، هواپیماهای مسافربری از روی هواپیماهای بمبافکن ساخته شدند، و نیروگاه‌های برق از روی راکتورهای نظامی. اما تکنولوژی نظامی کنونی آنچنان پیچیده و پیشرفته شده است که امکان همکاری با صنایع غیرنظامی را غیرممکن ساخته است.

دزمورد نازسایبی‌های برنامه‌های پنجساله در طول حکومت برژنف نظرتان چیست؟ شما از رشد صنعتی عمومی‌ای که در این دوران به وقوع پیوسته است و حائز اهمیت نیز می‌باشد سخن گفته‌اید. اما آیا در مقایسه با سالهای ۱۹۵۰ و اوایل سالهای ۱۹۶۰، این نرخ رشد به میزان زیادی کاهش نیافته است؟

آنچه که می‌گویید صحیح است. یکی از دلایل این امر آن است که شوروی صادرکننده بزرگی همچون ژاپن نیست. تمام اقتصاد شوروی در جهت توسعه مصرف داخلی است، اما در حال حاضر مصرف داخلی نسبت به کیفیت محصولات موجود بسیار حساس است. در بسیاری از بخش‌ها مردم مایل به خرید محصولات موجود نیستند. شوروی از زیاد بودن محصولات فروش‌نرفته رنج می‌برد. این مسئله تنها در مورد لباس یا اسباب منزل صادق نیست، بلکه در مورد ابزار و وسایل فنی نیز صدق می‌کند. مثلاً، زمانی که من رئیس يك لابراتوار پزشکی بودم، همیشه سعی می‌کردم دستگاههای تفکیک سریع مواد شیمیایی روسی خریداری نکنم، زیرا می‌دانستم که خوب کار نخواهند کرد. تمام توان خود را بر این امر متمرکز می‌کردم که ارز خارجی به دست آورم، تا بتوانم يك دستگاه بکمن (Beckmann)

از آلمان یا آمریکا خریداری کنم. این شیوه عمل در بسیاری از بخشهای دیگر نیز وجود دارد. طبیعی است که تأثیر چنین گرایشی از رشد سریع اقتصادی جلوگیری خواهد کرد.

چگونه می‌توان علاقه ناگهانی اتحاد شوروی نسبت به واردات تکنولوژی و سرمایه خارجی را تبیین کرد؟ آیا این سیاست پاسخی به فشارهای شدید در درون اقتصاد نیست؟

در زمان پروژنف، تغییر بنیادی در تکرش سیاستمداران به وجود آمده است. سیاست خروشف بر محور تقلید از تمام پیشرفتهای تکنولوژیک خارجی دور می‌زد. او تصور می‌کرد تقلید از مدل‌های غربی و ساختن همان دستگاه‌ها در اتحاد شوروی کافی است. اما این امر مستلزم زمان بود و دست یافتن به همان سطح کیفی غرب همیشه امری آسان نبود. در ۱۹۶۶، شوروی به عضویت «پیمان حق امتیازهای بین‌المللی» درآمد، و از این رو دیگر نمی‌توانست آزادانه از وسایل غربی جزء به جزء تقلید کند. در این زمان، رهبری شوروی دریافت که خریدن حق‌الامتیاز ساخت یک دستگاه و یا حتی خریداری یک مجتمع کامل از آلمان غربی و جاهای دیگر، غالباً عقلانی‌تر از کوشش بسیار جهت ساختن وسیله‌ای دقیقاً مشابه با اصل آن است. البته شوروی تنها در مواردی دست به این کار زده است که دستگاه‌ها یا وسایل خریداری شده جنبه استراتژیکی برای اقتصاد شوروی نداشته است، مثلاً ماشین‌های سواری - که با سرمایه ایتالیایی‌ها - مجتمع ماشین‌سازی‌ای در ولگا به وجود آمد - یا تلویزیون که در این مورد شوروی سیستم رنگی تلویزیون فرانسوی‌ها را خریداری کرد. این گونه خریدها بیشتر در بخش‌هایی انجام می‌گیرد که برای حیات کشور در کل ضروری نیست.

بخش بسیار مهمی از آینده اقتصادی شوروی در گرو سپری است که سرمایه‌گذاری‌های بسیار زیادی را در این سال‌های آخر به خود اختصاص داده است. نتیجه این سرمایه‌گذاریها تا بحال چه بوده است؟

خروشف در سال‌های آخر حکومتش ناگهان حقوق کارگران مناطق به اصطلاح قلبی را که در با سه برابر حقوقهای عاده بودند قطع کرد. به

نظر خروشچیف، شهرهای خوبی در آنجا ساخته شده بود و بنابراین زندگی در آنجا دیگر آنچنان مشکل نبود، و نیازی به پرداخت حقوقهای اضافی و کزاف وجود نداشت. نتیجه این سیاست معیبت‌بار بود. بین سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۷۰، به دنبال ترك منطقه سیبری توسط کارگران، يك میلیون نفر از جمعیت سیبری کاسته شد. این نارضایی عمومی در هیچ‌گونه اعتراض سیاسی متجلی نشد، بلکه در مهاجرت مردم منعکس شد که تأثیرات فاجعه‌آمیزی بر توسعه اقتصادی سیبری داشت. در دوران برژنف پاداش‌ها و اضافه‌درآمدهای مخصوص برای کارگران مناطق قطبی بار دیگر به مورد اجرا گذاشته شد. حتی جوانان نیز می‌توانند در طول تعطیلات تابستانی خود در آنجا کار کنند و از این پاداش‌ها و اضافه‌درآمدهای مخصوص بهره‌مند شوند. به همین جهت در حال حاضر کمبود کارگر در طرحهای پیچیده سیبری وجود ندارد. این منطقه دارای منابع عظیم نفت، ذغال سنگ و گاز است که برای ۲۰ سال آینده شوروی ضروری خواهد بود. باید یادآور شد که پیشرفت سریعی در آنجا به دست آمده است. تغییر جدول دستمزدهای طبقه کارگر در سیبری، که شبیه به اصلاحاتی است که در زمینه گذرنامه و حق بازنشستگی دهقانان اعمال شده است، نمونه‌هایی است از روش اعطای امتیازات اقتصادی که رژیم برژنف برای غنشی کردن فشارهای شدید این دو طبقه بزرگ جامعه درپیش‌گرفته است. باید با خاطر سپرد که این فشارهای شدید، از رشد ملی جلوگیری می‌کردند.

شما رابطه واقعی بین طبقه کارگر شوروی را، که در دوران برژنف هم از نظر کمی و هم از نظر فن و تخصص پیشرفت کرده است، با دولت شوروی چگونه توصیف می‌کنید؟ نظر عمومی کارگران شوروی نسبت به رژیم چیست؟

شرایط اقتصادی کشور در سطحی پایین‌تر از انتظارات قرار دارد، اما این شرایط دائماً در حال بهبود است. در شوروی بیکاری وجود ندارد، بلکه برعکس کمبود کارگر وجود دارد - که این امر خود سبب می‌شود کارگران امکان انتخاب وسیعتری از کارهای موجود داشته باشند. يك خانواده متوسط شاغل می‌تواند براحتمی نیازهای ضروری مادی خود را تأمین کند: آپارتمان، شغل ثابت، تحصیلات برای فرزندان، و غیره. قیمت مایحتاج ضروری - نان، شیر، گوشت، ماهی و اجاره بها - از سال ۱۹۶۴

تغییر نکرده است. قیمت تلوویزیون یا رادیو و دیگر محصولات بادوام در واقع کاهش یافته است (در مقایسه با قیمت‌های بسیار گزاف سابق). در واقع در حال حاضر مردم بیش از مصرف خود پول نقد در اختیار دارند. تقاضای مصرف‌کنندگان برای اقلامی که چند سال پیش ضروری به نظر نمی‌رسید هنوز برآورده نشده است. بنابراین در مورد محصولات غیرضروری تورم وجود دارد. در نتیجه، در شرایطی که درآمد کارگران متخصص همیشه بالاتر از کارگران عادی بوده آثار و علائم چندانی از نارضایتی اقتصادی به چشم نمی‌خورد. ظهور گروه‌های کوچکی از نارضایان که در میان طبقه کارگر خواستار حقوق سیاسی هستند تحولی جدید است. اما این گروه‌ها هنوز بسیار ضعیف‌اند و نمی‌توان آنها را منعکس‌کننده خواست‌های طبقه کارگر دانست. تا زمانی که آزادی مطبوعات وجود ندارد، تبادل اطلاعات محدود، و تشکیل انجمن‌ها یا اتحادیه‌ها ممنوع است، این ضعف امری ناگزیر خواهد بود. این واقعیت را نیز باید به‌خاطر سپرد که اتحاد شوروی کشوری بسیار وسیع است، و اگرچه تعداد اعضای طبقه کارگر آن بسیار زیاد است، لکن این افراد در سرزمین بسیار وسیعی پراکنده شده‌اند. این امر طبعاً موقعیت رهبری حزب را مستحکم‌تر می‌کند. البته نظر طبقه کارگر نسبت به اوضاع و شرایط کشور و نسبت به رژیم، که این رهبران بیان حال آنند، متفاوت است. تا آنجا که به تک‌تک افراد در کادر رهبری مربوط می‌شود، احساس بی‌تفاوتی تقریباً کاملی نسبت به آنان وجود دارد. هیئت حاکمه کنونی آنچنان خود را از طبقه کارگر و کلا مردم عادی منزوی کرده است، که مردم هیچ احساساتی نسبت به یک مقام خاص در رهبری نشان نمی‌دهند. برکناری شلپین از مقام رهبری اتحادیه‌های کارگری هیچ‌گونه عکس‌العملی در میان کارگران عادی بوجود نیاورد! — مطلقاً هیچ عکس‌العملی، چه شادی و چه اندوه. در مورد پادگورنی که رئیس رسمی کشور بود نیز این امر صادق بود. مردم عادی معتقدند که کل نظام مهمتر از این یا از رهبری است که در رأس دستگاه قرار دارد.

بخش چهارم: اپوزیسیون

حال می‌رسیم به موضوع عکس‌العمل رژیم نسبت به نارضایان سیاسی که تا بحال اکثراً در میان روشنفکران متمرکز بوده است. امروزه

سر کوب ناراضیان تنها جنبه‌ای است که رسانه‌های گروهی از دریچه آن به اتحاد شوروی نظر می‌افکنند. بحث در مورد این مطلب پیش از مجموع همه مطالب دیگر در مورد شوروی است. آیا می‌توانیم صحبت خود را در این مورد با این سؤال آغاز کنیم که به نظر شما تعداد احتمالی زندانیان سیاسی در اتحاد شوروی امروز چند نفر است؟

۱. حدس زدن در مورد رقم صحیح زندانیان سیاسی کار دشواری است، زیرا آمار قابل اطمینانی در این مورد وجود ندارد. شما می‌توانید رقم غیرچنجالی سازمان عفو بین‌المللی را بپذیرید. آنها پیش از هزار نفر که بتوان نام زندانی سیاسی بر آنها گذاشت نیافته‌اند. عفو بین‌المللی این تعداد را زیر پوشش خود قرار داده است. اما عفو بین‌المللی قادر نیست اوضاع شوروی را به‌مثابه یک کل مورد مطالعه قرار دهد؛ آنها تنها نام افرادی را ثبت می‌کنند که به نوعی در موردشان تبلیغ شده باشد، و یا اینکه یک گروه ثبت کننده وقایع در شوروی از آنها نام برده باشد. این امر بدان معنی است که عفو بین‌المللی عموماً در مورد وقایع شهرهای بزرگی چون مسکو، لنینگراد یا کی‌یف مطلع است، چه این گونه موارد در آنجاها آشکارتر است. موارد متعدد دیگری نیز وجود دارد که آنها در مورد آن هیچگونه اطلاعاتی ندارند. بیشتر آمارهای تعداد زندانیان سیاسی چیزی بین رقم دو هزار و ده‌هزار است، البته به شرط آنکه زندانی سیاسی به افرادی نسبت داده شود که بنا بر مواد ۷۰، ۱۹۰ و ۱۹۱ قانون جنایی محکوم شوند. این مواد قانونی شامل افرادی می‌شود که علیه شوروی تحریک یا تبلیغ می‌کنند، نوشتجات ضد شوروی در اختیار دارند، و یا اعمالی جهت تغییر یا سرنگونی نظام حکومت در شوروی انجام می‌دهند. اگر افرادی که عضو فرقه‌های مذهبی هستند یا به نحوی غیرقانونی از مرز عبور می‌کنند را نیز به حساب آوریم، تعداد زندانیان سیاسی بالاتر خواهد رفت. لکن باید به‌خاطر داشت که این افراد به استناد مواد دیگری در قانون محاکمه می‌شوند. برآورد صحیحی از تعداد این گروه‌ها بسیار مشکل است. زیرا انگیزه‌های مختلفی در میان این گروه‌ها وجود دارد. فردی که در حال عبور غیرقانونی از مرز دستگیر می‌شود ممکن است دلیلی سیاسی برای فرار خود داشته باشد؛ اما در عین حال ممکن است مشغول حمل کالای قاچاق باشد و یا جوانی باشد که بدون افکار سیاسی می‌خواهد به کشور-های خارج مسافرت کند. برای مثال، مارچنکو (Marchenko) کارگر جوانی

بود که پس از درگیری در يك نزاع دستگیر شد، و به اتهام لات‌بازی محکوم به زندان شد. او از زندان فرار کرد و موقعی که می‌خواست به‌ماور غیر-قانونی از مرز شوروی بگذرد و وارد ایران شود دستگیر شد و به شش‌سال زندان در يك اردوگاه محکوم شد. پس از گذراندن دوران محکومیت خود، او که اکنون يك ناراضی سیاسی شده بود، کتابی در مورد تجارب خود (Vlassov) را نیز زندانی سیاسی محسوب می‌کند. در زمان حکومت خروشچف نوشت. راجع به موارد مذهبی، ممکن است يك نفر به خاطر اعتقادات مذهبی از خدمت در ارتش اجتناب ورزد، اما در شوروی این‌گونه دلایل مورد قبول نیست، و فرد به خدمت خوانده می‌شود، و بالاخره مجبور می‌شود از ارتش بگریزد. اگر این‌گونه افراد دستگیر شوند یا آنان همچون فراری رفتار می‌شود، و نه همچون افرادی که به يك مذهب ایمان دارد. برخی دیگر ممکن است به فرقه مذهبی‌ای تعلق داشته باشند و از فرستادن فرزندانشان به مدرسه رسمی اجتناب ورزند. اگر این افراد فرزندان خود را پنهان کنند، و سعی کنند تحصیلات ویژه فرقه مذهبی خود را به آنان بیابوزند، کارشان در اتحاد شوروی غیرقانونی تلقی می‌شود.

اگر حد بالای ارقامی را که شما به آنها اشاره کردید بپذیریم، اوضاع از نظر تعداد زندانیان سیاسی در مقایسه با سال ۱۹۶۴ یعنی سال برکناری خروشچف چگونه است؟ شما استدلال کرده‌اید که در اغلب زمینه‌ها دوران برژنف در مقایسه با دوران خروشچف شاهد پیشرفت‌هایی واقعی بوده است. آیا در این مورد عکس این مطلب صادق نیست؟

حدس من این است که تعداد زندانیان سیاسی در زمان خروشچف بیش از امروز بود، گرچه مشکل بتوان از این امر اطمینان حاصل کرد. استالین‌زدایی در اواخر سالهای ۱۹۵۰ همه چیز را به یکباره تغییر نداد. هنوز افراد زیادی وجود داشتند که در دوران استالین زندانی سیاسی به حساب می‌آمدند، اما در زمان خروشچف از آنان اعاده حیثیت نشد. البته می‌توان در مورد این گروه‌ها بحث کرد. سولژنیتسین اعضای ارتش و لاسوف (Vlassov) را نیز زندانی سیاسی محسوب می‌کند. در زمان حکومت خروشچف هنوز ده‌ها هزار نفر از این نوع زندانیان وجود داشتند که بیشتر آنان محکومیت ۲۵ ساله خود را می‌گذراندند. حالا این افراد یا آزاد شده‌اند و یا مرده‌اند. دیگر این گروه از زندانیان رقم بزرگی را در سیستم اردوگاه‌ها

تشکیل نمی‌دهند. حال آنکه در زمان خروشچف رقم بزرگی به حساب می‌آمدند. در عین حال، در آن دوران، سرکوپ به شکلی خودسرانه‌تر بود. مردم به خاطر جرایمی که امروزه به زندان فرستاده نمی‌شوند، به زندان فرستاده می‌شدند. بخاطر دارم که در سال ۱۹۵۸، حتی يك اظهار نظر شفاهی بر ضد شوروی به زندان ختم می‌شد، اما امروزه کا - گک - ب مجبور است نوعی مدرک کتبی ارائه دهد. تفاوت اصلی بین دوران خروشچف و برژنف این است که در زمان خروشچف هیچ گروه ناراضی‌ای بدان مفهوم وجود نداشت. بنابراین، تبلیغ برای زندانیان شوروی بسیار مشکل‌تر بود. زیرا رابط‌های بین ناراضیان اهل شوروی و مطبوعات خارجی وجود نداشت. از این رو، زیر نظر گرفتن دقیق میزان سرکوپ امکان‌پذیر نبود.

در اتحاد شوروی چه تفاوتی بین محکومیت به زندان و اردوگاه وجود دارد؟ مردم در غرب این تفاوت را بوضوح درک نمی‌کنند. چه کسانی به زندان فرستاده می‌شوند و چه کسانی به اردوگاه روانه می‌شوند.

کلیه افرادی که از نظر جسمی سالم و توانا هستند و در دادگاه‌ها محکوم می‌شوند، خواه جرمشان عادی باشد و خواه سیاسی، اصولاً به اردوگاه‌ها فرستاده می‌شوند. اگر سن محکومی بیش از شصت سال باشد به زندان فرستاده می‌شود. اصولاً از زندانها در طول بازجویی یا در مرحله پس از صدور حکم و قبل از انتقال به يك اردوگاه استفاده می‌شود. ساولها انفرادی نیستند بلکه گروهی هستند. زندانیان در زندانها کار نمی‌کنند. آنان می‌توانند نوشتجات مخصوص زندان را مطالعه کنند، اما بسیاری از غیر روشنفکران از مطالعه لذت نمی‌برند. بنابراین، امروزه اغلب زندانیان اردوگاه‌ها را به زندان ترجیح می‌دهند. اما این امر مسلماً در زمان استالین واقعیت نداشت. زندانیانی که قوانین اردوگاه را نقض کنند ممکن است برای تنبیه يك یا دو سال به زندان فرستاده شوند. زندان محدودیت بیشتری برای آنان به حساب می‌آید.

امروزه عملکرد این اردوگاه‌ها چیست؟ از زمان استالین تاکنون این اردوگاه‌ها تا چه حد تغییر کرده است؟

محل و شرایط اردوگاه‌ها در بیست و پنج ساله گذشته تغییرات فاحشی کرده است. استالین در مناطقی که مراکز صنعتی یا توسعه فنی در

اتحاد شوروی نبودند اردوگاه‌های بسیاری ساختند سیبری شمالی با مناطق دیگر. نحوه کار در این اردوگاه‌ها به شکلی بود که اگر محکومیت زندانیان طولی‌المدت بود، یا اینکه به کار به اصطلاح عمومی گمارده می‌شدند، از این اردوگاه‌ها جان سالم بدر نمی‌بردند. پنج درصد افرادی که در سن سی سالگی به این اردوگاه‌ها فرستاده می‌شدند، جان سالم بدر می‌بردند. امروزه بسیاری از این اردوگاه‌ها در منطقه بندبئی‌اییه شمالی کشور از میان رفته‌اند. اردوگاه‌های سیبری عموماً به مجرمین حرفه‌ای و سابقه‌داری اختصاص دارد که خیلی خطرناک به حساب می‌آیند؛ مثلاً سازمان‌دهندگان سرقت‌های مسلحانه، مجرمین سیاسی یا افرادی که جرم‌های عادی مرتکب می‌شوند، به اردوگاه‌های محلی فرستاده می‌شوند. هر منطقه دارای یک اردوگاه عمومی و یک اردوگاه اختصاصی است (به استثنای مسکو، لنینگراد و کی‌یف که وجود اردوگاه‌های بسیار بزرگ در آن‌ها باعث تبلیغات منفی می‌شود). در این مناطق، محدوده‌هایی به نام «صد کیلومتر محدوده آزاد برای مجرمین» ساخته شده است. اردوگاه‌های محلی در اطراف مجتمع‌های صنعتی سازمان یافته‌اند و فعالیت‌های اقتصادی انجام می‌دهند. رشته‌های صنعتی بسیاری وجود دارد که کارگران مشتاق کار کردن در آن رشته‌ها نیستند و مشکل می‌توان جمعیتی را به محل کارخانه جدید حرکت داد؛ مثلاً تولید مواد شیمیایی و کود. بنابراین، دولت کارخانه‌ای می‌سازد و در نزدیکی آن نیز اردوگاهی احداث می‌کند. زندانیان به عنوان کارگر در آنجا کار می‌کنند. از نظر فنی این زندانیان حقوق نیز دریافت می‌کنند و لسی البته هزینه نگهداری زندانیان‌شان از این حقوق کسر می‌شود. بدین ترتیب این واحدها از نظر اقتصادی خودکفایند. در سال ۱۹۶۹، قواعد عمومی‌ای با مورد اجرا گذارده شد که طبق آن مقدار غذایی که باید به زندانیان داده شود، و میزان کاری که زندانیان باید انجام دهند، در هر یک از اردوگاه‌ها تعیین شده بود. در اردوگاه‌ها دیگر گرسنگی عمومی وجود ندارد، اما جیره‌های غذایی پر و پیمان هم نیست و در مورد افرادی که قوانین انضباطی را نقض می‌کنند، این جیره‌ها کاهش نیز می‌یابد. در عمل شرایط موجود در اردوگاه‌های متفاوت مختلف است. وضع کار و غذا در اردوگاه‌های اختصاصی تقریباً شبیه به اردوگاه‌های عادی است، لکن ارتباط با دنیای خارج کمتر است و امکان فرستادن غذا و دیگر اشکال کمک توسط افراد خانواده زندانی نیز کمتر است.

امروزه کل جمعیت این اردوگاهها بالغ بر چند نفر است؟

از يك ميليون و نيم تا در ميليون نفر. نزديك به نصف اين رقم را جوانانی تشكيل می‌دهند که محکوم به لات بازی یا جرایم کوچک هستند. اگر در انگلستان شخصی از يك مفازه جنسی را به سرقت ببرد تنها محکوم به پرداخت يك جریمه نقدی می‌شود، در حالی که در شوروی همین شخص حداقل به يك دوران کوتاه زندان محکوم می‌شود. در شوروی، جریمه نقدی، عفو مشروط، و ضمانت وجود ندارد.

رقم زندانیان هنوز خیلی بالا است - بیش از يك نفر در هر صد نفر از کل جمعیت.

درست است اما شما باید چارچوب مدنی این کشور را به خاطر داشته باشید. برای مثال، باچناق من يك تکنیسین کامپیوتر بود، و يك شب در حالی که سوار بر موتور خود از نوبت کار شبانه به منزل بازمی‌گشت با مرد مستی که در وسط بزرگراه قدم می‌زد تصادف کرد و مرد مست درگذشت. از به خاطر این تصادف به دو سال کار در يك اردوگاه محکوم شد. طرز برخورد با چنین موردی در انگلستان یا فرانسه کاملاً متفاوت است. برادر من «رری» (Roy Medvedov) در يك مورد، توزیع جرایم را در منطقه تولا (Tula) مورد مطالعه قرار داد. او در يك آکادمی آموزشی (پداگوژیکی) در آن منطقه کار می‌کرد. او به این نتیجه رسید که تقریباً شصت درصد افرادی که محکوم شده بودند، افراد جوانی بودند که محکومیتشان کوتاه مدت بود. این افراد غالباً به خاطر سرقت‌های کوچک مواد غذایی محکوم شده بودند؛ این مطالعه در زمان خروشچف و در دورانی صورت گرفته بود که افراد این منطقه غذای کافی برای خوردن نداشتند. و به همین سبب سعی می‌کردند اقلام کوچکی از مفازه‌ها بدزدند. در آنجا قانون عموماً سخت‌تر است.

در چه تاریخی استفاده از بیمارستان‌های روانی به عنوان زندان برای ناراضیان سیاسی شروع شد؟ آیا در این بیمارستان‌ها داروهای بسیار قوی‌ای که هدف از استعمال آنها شکستن شخصیت فرد بود نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت؟

تصور می‌کنم تقریباً در سالهای ۱۹۶۱ یا ۱۹۶۲، در آن سال‌ها بود که نویسنده‌ای به نام تارسیس (Tarsis) که سابقهٔ امراض روانی نیز داشت يك رمان ضدشوروی در خارج منتشر کرد. کیفیت این رمان خیلی بد بود، اما دولت در آن زمان نسبت به این‌گونه تبلیغات در خارج خیلی حساس بود. در نتیجه نخست او را در يك بیمارستان روانی بستری کردند، سپس او را آزاد کرده و به خارج فرستادند. در زمانی که گریگورنکو (Grigorenko) هنوز يك ژنرال بود، او را برای نخستین بار به خاطر نطق‌هایش علیه خروشچف در بیمارستان بستری کردند. ملاحظه می‌کنید که موارد استفاده از این شیوه قبل از برژنف نیز معمول بود. اما به نظر من از سالهای ۱۹۶۶ به بعد از بیمارستانهای روانی برای موارد سیاسی به‌شکلی همدانه‌تر استفاده کرده‌اند. داروهایی که در این بیمارستان‌ها به کار برده می‌شود تنها تأثیری موقتی دارند. از این داروها برای شکستن کامل فرد نمی‌توان استفاده کرد. اما از نظر زندانی، اردوگاه نسبت به بیمارستان روانی ارجحیت زیادی دارد، زیرا زندانی ممکن است تمام عمر مجبور شود در يك بیمارستان روانی بماند. مسئولین حکومتی اغلب در مواردی به این شیوه برخورد متوسل می‌شوند که مدارک چندانی علیه ناراضیان نداشته یا از این امر واصله داشته باشند که ممکن است شخصیتی قوی در طول محاکمات پاسخگوی ادعاهای آنان باشد، و تبلیغات شرم‌آوری به وجود آورد. بیمارستان‌های روانی نهادهایی غیرقضائی‌اند و در واقع افراد را می‌توان با احکام اداری در این بیمارستانها بستری کرد. اما این نهاد به آنچنان کانون توجهی مبدل شده است، که مجبورند با احتیاط بیشتری از آن استفاده کنند. دیگر نمی‌توانند به همان سادگی دفت یا در سال پیش کسی را در يك بیمارستان روانی بستری کنند.

تا آنجا که به اصول قانونی و حقوق مردم مربوط می‌شود، آیا در قانون اساسی اخیر برژنف که با آب و تاب اعلام شده، تغییراتی بنیادی در مقایسه با قانون اساسی استالین - بوخارین که در سال ۱۹۳۶ تدوین شد به چشم می‌خورد؟

خیر. در این قانون اساسی تغییرات بنیادی داده نشده است. قانون اساسی جدید به نظام تک حزبی رسمیت می‌دهد که این خود يك پس‌روی به حساب می‌آید. در عین حال، در چارچوب قانون جدید، حقوق فردی بیشتری

در نظر گرفته شده است و برای نخستین بار مقرراتی در مورد شهرداری
وضع شده است که مرکز در گذشته وجود نداشت. اما قانون اساسی جدید
در شوروی پیش از آنکه يك منشور قانونی بنیادی باشد، اعلامیه‌ای سیاسی
است. حال آنکه قانون جزایی مستقلی از قانون اساسی وجود دارد. و از
زمان خروشچف، یعنی از سال ۱۹۶۱ به بعد که این قانون به مورد اجرا
گذاشته شد، تغییری نگرده است.

اخیراً برادر شما روی مدوروی سعی کرد در انتخابات شورای عالی
به عنوان کاندیدای مستقل شرکت کند. آیا این سعی او در چارچوب
ماده‌ای از قانون اساسی جدید بود؟

در شوروی کاندیداهای انتخابات باید توسط سازمان یا انجمن
نامزد شوند. روی از طرف يك گروه از کارگران بنام «انتخابات ۷۹»
نامزد شد. اگرچه قانون اساسی این امر را تضمین نمی‌کند، لکن قانونی
در مورد ثبت انجمنها در تاریخ ۱۹۲۲ تصویب شده بود که در تئوری این
شیوه عمل را مجاز می‌دانست. این قانون در هیچ‌یک از دفاتر قانونی مسکو
وجود نداشت، بلکه در يك روزنامه قدیمی قید شده بود و هیچ‌گاه نیز
مغای نشده بود. طبعاً مسئولین امر نامزدی او را نپذیرفتند. روی می‌خواست
با استناد به این قانون، آن را علناً مورد آزمایش قرار دهد.

چه چیزی منجر به پیدایش جنبش ناراضیان در اواسط سالهای ۱۹۶۰
شده این جنبش در واقع پس از سال ۱۹۲۰، اولین شکل مخالفت
سازمان یافته در اتحاد شوروی است. در عین حال حرکت پیش از پیش
راست‌گرایانه اعضای این جنبش را در سالهای ۱۹۲۰ چگونه توجیه
می‌کنند.

پس از سقوط خروشچف احساس فراگیری در میان روشنفکران رونق
یافته بود که اعاده حیثیت کامل به استالین امری محتمل است. روشنفکران
در واقع بیم از آن داشتند که نظام استالینیستی بار دیگر خود را بر کشور
تعمیل کند. در واقع نشانه‌هایی دال بر این امر وجود داشت که برخی
حناحها در درون حزب، ایل بودند به شیوه‌های قدیم بازگردند. این خطر
افراد بسیار متفاوتی را متحد کرد. و نامه‌های اعتراض آمیزی به کمیته
مرکزی نوشته شد. در میان این افراد حتی شخصیت‌های سرشناسی نیز

وجود داشتند. پس از این جریان، «ساکمه سینیا سکی - دانیل (Sinyavsky-Daniel)» به وقوع پیوست که آشکارا غیرقانونی بود و مخالفت روسیه را برانگیخت. به دنبال این جریان، یعنی در سال ۱۹۶۷، سولژنیتسین مبارزه خود را علیه مائوسور در اتحادیه نویسندگان آغاز کرد. این مبارزه که پشتیبانی هزاران نفر را جلب کرده بود در شرایط مسوریت، گرفت که امکان بحث علمی در مورد خطر استالینیزه شدن مجدد بدور وحشت از عکس العملهای تلافی جویانه، وجود داشت. کشور هنوز پس از مسائلی که خورشید در سالهای آخر حکومتش به وجود آورده بود در جوش و خروش بود، و بحث گسترده‌ای در مورد نیاز به اصلاحات اقتصادی، علمی و نهادی جریان داشت. تقریباً به مدت پنج سال این امکان وجود داشت که جنبش مخالفین سرمبنای انتقاد مشترک آنان از اوضاع شوروی حفظ گردد. اما پس از مدتی، پیشنهاد راه‌حل‌های مثبت در جهت پیشرفت جامعه شوروی ضرورت یافت. در این موقع بود که تحت تأثیر سیاست دوگانه دولت، یعنی سرکوب و اعطای امتیازات، عده‌ای خود را از صف مخالفین کنار کشیدند. گروهی از اصلاحات اقتصادی و ثبات سیاسی رژیم: خصوصاً از حرکت شوروی به سمت تشنج‌زدایی با غرب خشنود و راضی بودند. برخی دیگر از عاقبت بهار پراگ در چکسلواکی بی‌مناک بودند. اما در مورد آنان که در صف مخالفین باقی ماندند، بحث درباره برنامه‌هایی معین برای آینده امری اجتناب‌ناپذیر بود. بر سر همین مطلب نیز اختلاف و جدایی چاره‌ناپذیر بود. برادرم، روی خواستار راه‌حلی سوسیالیستی برای نظام موجود بود. او خیلی زود خود را در اقلیت یافت. زیرا حمایت از یک برنامه توسعه ناسیونالیستی و دست راستی از نوع نومیذهبی آن - که راه حل سولژنیتسین بود و رو به گذشته‌های سلطه‌جو داشت، و با تقلید از بسیاری از خصیلت‌های غرب سرمایه‌داری که بالاخره به برنامه ساختاروف مبدل شد - کاری سهل و ساده بود. یافتن و پرداختن افکار و مفاهیم حقیقتاً جدید اجتماعی خیلی مشکل‌تر بود از توسل به مذهب یا ناسیونالیسم و یا به اصطلاح «غرب‌گرا» شدن. متأسفانه اکثریت عظیم ناراضیان هیچگونه تجربه و آموزشی در زمینه علوم سیاسی نداشتند. علم آنان از تاریخ جهان، دولتهای معاصر، و یا نظامهای متفاوت اجتماعی بسیار سطحی بود. همچنین باید گفت که موضوع مهاجرت بر بخشهایی که در اتحاد شوروی در جریان بود، تأثیر سی‌گذاشت. ساختاروف و دیگران موضوع مهاجرت را آنچنان بزرگ کردند که موضوع آزادی مطبوعات

نحت‌الشماع قرار گرفت. از سال‌های ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ به بعد، دولت به یهودیان اجازه داد به اسرائیل مهاجرت کنند. در همان زمان بود که دولت مزیت اجازه مهاجرت به ناراضیان را دریافت. این امر در تغییر جهت این جنبش نقش بسزایی داشت. نزدیک به نیمی از مخالفین سرشناس سالهای ۱۹۶۰ اکنون در خارج از شوروی زندگی می‌کنند. قریب به ۴۰۰ تا ۵۰۰ نفر از فعالین سیاسی از شوروی خارج شده‌اند. امروزه کم و بیش هر مخالفی که بخواهد می‌تواند مهاجرت کند؛ البته بشرط آنکه در شغل منته‌بندی شده‌ای شاغل نباشد. واضح است که این امر جنبش را در درون شوروی شدیداً تضعیف کرده است. در عین حال وقتی که این ناراضیان به غرب می‌رسند، غالباً از نظر مادی مورد حمایت افراد یا گروههای دست راستی قرار می‌گیرند. فضای سرمایه‌داری کشورهایی که مقصد ناراضیان مهاجر است، نهایتاً در بسیاری از ناراضیان تغییراتی به‌وجود آورده است.

امروزه، بهترین نمونه يك ناراضی ارتجاعی سولژنیتسین است. لکن آثار سالهای ۱۹۶۰ او هیچ گواهی بر نظرات بعدی او نیست. آیا درست است اگر تصور کنیم که اعتقادات مجاهدگونه او شور و شوق برخاسته در سالهای اخیر است؟

اری، تحولات سیاسی سولژنیتسین بسیار روشن است. از این آثار او همچون ماتریونا (Matryona) و به‌خاطر مصالح آرمان به شیوه کلاسیک واقع‌گرایی سوسیالیستی نوشته شده‌اند. در کتاب به‌خاطر مصالح آرمان ما حتی شاهد تضاد بین يك مقام حزبی خوب و يك مقام حزبی بد در سطح منطقه هستیم. کتاب دایرة اول کاملاً متفاوت بود. این زمانی قابل ستایش بود که شدیداً ضد استالینیست بود، اما به‌هیچ‌وجه ضد شوروی و یا ضد سوسیالیست نبود. کتاب «بخش سرطان» از نوعی بینش سوسیالیستی اخلاقی برخوردار است. این کتاب تقریباً در اتحاد شوروی به‌چاپ رسید، و حتی موضوع يك بحث رسمی در اتحادیه نویسندگان بود. لکن امروزه سولژنیتسین احساس می‌کند که این آثار او آنگونه که باید باشند نیستند و به‌همین جهت باز نویسی آنها را آغاز کرده است. سولژنیتسین در این مورد ادعا می‌کند که در زمان نوشتن این آثار، او تحت يك جریان «مانسوز درونی» کار می‌کرده است. او جدیداً نسخه تازه‌ای از کتاب يك روز در زندگی ایوان دنیسویچ را به‌پایان رسانده است. او در این نسخه کوشش